

شلوگی زیبایی خیابان رسالت ۵۷

اولش تصور می‌کردم خانم ذکاوت که مدام در کلاس‌ها و بین بچه‌ها حضور دارد و این طرف و آن طرف سرک می‌کشد، معلم است اما نبود. اوسال هاست در این خیریه همکار آقای بیابانی است و از ریز و درشت آنچه در خیریه می‌گذرد، اطلاع دارد. ذکاوت می‌گوید این روزها بیشتر از هر زمان دیگری با بچه‌ها سروکار دارد؛ قبلاً بیشتر کار مابسته بندی اقلام کمک‌رسانی بود یا پیگیری وضعیت خانواده‌های نیازمند. ولی حالا بچه‌ها هم دغدغه ما شده‌اند. ذکاوت توضیح می‌دهد که خیریه علاوه بر کمک معیشتی، برای دختران دم‌بخت چه‌بیزیه تهیه‌و حتی گاهی اجاره خانه یا پول رهن خانواده‌های نیازمند را تأمین می‌کند. همین موقع صدای خنده چند دانش‌آموز از اتاق کناری بلند می‌شود. ذکاوت سرش را به سمت صدا برمی‌گرداند و می‌گوید: این شلوگی قشنگ است. آدم حس می‌کند زندگی هنوز جریان دارد.



اجداد پور می‌گوید استقبال خانواده‌ها حتی بیشتر از چیزی بوده است که تصور می‌کردند چون پدر و مادرها از برگزاری حضوری کلاس‌ها، در هر جا که باشد، ابراز نگرانی می‌کردند؛ امروز یکی از کلاس‌ها با ۳۵ دانش‌آموز برگزار شد. معلم‌ها هم همکاری کردند. بعضی‌هایشان از الهیه و امامیه و قاسم‌آباد می‌آیند. حتی با هم هماهنگ کرده‌اند چند نفری با یک ماشین برسند تا به موقع به رستوران بیایند. فضای اینجا بیشتر از اینکه شبیه یک مرکز آموزشی رسمی باشد، شبیه خانه‌ای است که همه سعی کرده‌اند آن را برای چند ساعت به مدرسه تبدیل کنند.

مدرسه‌ای که فقط یک کلاس درس نیست

بی بی صغرا اجداد پور، مدیر دبستان عترت، از آن آدم‌هایی است که هم‌زمان حرف می‌زند و حواسش به همه چیز هست؛ به بچه‌ای که نزدیک خیابان رفته است، به معلمی که دنبال مازیک می‌گردد و به مادری که سوآلی درباره ساعت کلاس دارد. او می‌گوید یکی از دلایل مهم برگزاری این کلاس‌ها، وضعیت دانش‌آموزانی بود که امکان آموزش مجازی را نداشتند؛ بعضی بچه‌ها گوشی ندارند. اینترنت ندارند. شاید تعدادشان خیلی زیاد نباشد، ولی حتی اگر یک دانش‌آموز هم جا بماند، برای ما زیاد است. همین یک دانش‌آموز با عقب ماندنش هم یک سال از عمرش به هدر رفته و هم خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هم روحیه اش لطمه می‌خورد و این تلخی را تا سال‌ها باید به دوش بکشد.



اوتوضیح می‌دهد که پیش از فراهم شدن این فضا، جلسه رادر مسجد امام محمد تقی (ع) محله برگزار کرده‌اند، اما حالا شرایط منظم‌تر شده است. هر چند نگرانی‌ها هنوز وجود دارد؛ اینجا هم سختی خودش را دارد. بچه‌ها ناگهان می‌روند وسط کوچه و خیابان و باید دائم مراقبشان باشیم. ولی باز هم دیدن معلم و کنار هم بودن تأثیر خودش را دارد. اما مدیر مدرسه بیشتر از همه نگران دانش‌آموزان کلاس اولی است؛ اگر بچه در همین پایه اول و دوم و سوم درسی را درست یاد نگیرد، همان ضعف تا سال‌ها همراهش می‌ماند.

فاصله و زمان گفت‌وگو با معلم‌ها را کم می‌کنم تا بتوانم با خیلی‌هایشان حرف بزنم و در عین حال وقت کلاشان را هم نگیرم. جلوتر می‌روم سراغ فاطمه امینی، معلمی که سال‌ها در دبیرستان تدریس کرده و حالا کنار دانش‌آموزان دبستانی نشسته است. او می‌گوید حتی دانش‌آموزهای درس خوان و آرام کلاس هم از اولین روز حضوری شدن کلاس‌ها استقبال زیادی کردند. امینی می‌خندد و تعریف می‌کند: از بعضی‌هایشان پرسیدم چرا این قدر مشتاقید بیایید مدرسه. گفتند «خانم! می‌آییم همدیگر را کم‌ی اذیت کنیم و کیفش را ببریم!» امینی معتقد است کیفیت یادگیری بچه‌ها کنار دوستانشان بهتر است؛ وقتی آموزش آنلاین باشد، مخصوصاً پسرها، حواسشان زود پرت می‌شود. یک دفعه معلم می‌بیند دارد برای خودش حرف می‌زند و فقط چند نفر گوش می‌دهند و احتمالاً باقی پسرها مشغول بازی با گوشی هستند!

از پله‌های خانه آقای بیابانی هم بالای روم و سررازی پشت بامش درمی‌آورم. او اتاق‌های طبقه دوم خانه‌اش را هم در اختیار مدارس گذاشته است. در یکی از کلاس‌ها، زینب نظری، آموزگار پایه سوم، اجازه داده بچه‌ها هرطور راحت‌اند بنشینند؛ یکی دراز کشیده، یکی روی زمین نشسته و دیگری دفترش را روی صندلی گذاشته است. او می‌گوید: من حتی در مدرسه هم سعی می‌کردم جای تدریس را عوض کنم؛ یک بار حیاط، یک بار نمازخانه. این تغییر فضا برای بچه‌ها خوب است. به باور او، آموزش حضوری هر قدر هم موقت و غیررسمی باشد، باز از کلاس مجازی مؤثرتر است؛ ببینید! خیلی از اولیا یا سرکارند یا فرصت و توان همراهی با بچه‌ها ندارند. ولی وقتی دانش‌آموز می‌آید پیش معلم، همان جامشک‌ش حل می‌شود. یادست‌کم ترغیب می‌شود با معلم و دیگر دانش‌آموزان همراه شود و مطلب را بهتر بفهمد.



معلم‌هایی که جان کلاس را وسط همین شلوگی‌ها پیدا کرده‌اند

ربیعی، معلم کلاس اول دبستان شهید صادق منظور الهمدی، اولین روزی است که در آشپزخانه با بچه‌ها کلاس حضوری برگزار می‌کند. با این حال از واکنش دانش‌آموزها پیدا است انگار مدت‌ها منتظر چنین روزی بوده‌اند. او می‌گوید: ما از همان روز اول آموزش مجازی را شروع کردیم، ولی وقتی اجازه دادند کلاس حضوری داشته باشیم، سریع آمدیم اینجا. به گفته او، فضای جدید برای بچه‌ها حتی جذاب‌تر هم شده است؛ اینجا جو خشک کلاس را ندارد. بچه‌ها راحت‌تر تندروانگار بیشتر ذوق دارند.



مردی که رستوران‌ش را تعطیل نکرد فقط شکل استفاده از آن را عوض کرد

حسین بیابانی را تقریباً همه محله می‌شناسند. مردی پنجاه و شش ساله که از کودکی در همین محله دروی زندگی کرده و حالا رستوران، خانه و خیریه‌اش را در اختیار مدرسه‌ها گذاشته است. وقتی وارد آشپزخانه می‌شود، چند نفر هم‌زمان صدایش می‌کنند؛ یکی درباره غذاها سؤال دارد، دیگری درباره کلاس‌ها. موقع گفت‌وگو دلش می‌خواهد هیچ‌کس در گزارش‌ها ماز قلم نیفتد و یک دور با همه حرف بزنم. می‌گوید سال‌هاست در کارهای اجتماعی و خیریه فعال است و پانزده سال قبل، خیریه حضرت زهرا (س) راه انداخته. بعد تر آشپزخانه را تأسیس کرده تا بتواند بخشی از هزینه‌های خیریه را تأمین کند؛ از دوران کرونا اینجا پایگاه کمک‌رسانی بود. ضد عفونی می‌کردیم، بسته بهداشتی پخش می‌کردیم. بعد هم که شرایط سخت‌تر و جنگ شد، اینجا شد محل جلسات و هماهنگی ارگان‌ها، نهادها و سازمان‌های مختلف شهر.

بیابانی می‌گوید وقتی متوجه تعطیلی مدارس شده، تصمیم گرفته فضای کارش را در اختیار بچه‌ها بگذارد؛ با خودم گفتم این بچه‌ها حیفاً اند که در خیابان‌ها سرگردان شوند و توی خانه باگوشی درس یاد بگیرند. نه اینکه این موضوع چیز بدی باشد، ولی من بچه‌های خانواده خودمان را می‌بینم. برای همین با خودم گفتم بیایند اینجا پیش ما و ما هم چند ماهی سختی بکشیم. مدام با خودم می‌گفتم در این اوضاع این بچه‌ها چه تقصیری دارند؟

او می‌گوید خانواده‌اش هم با این تصمیم همراه بوده‌اند و حالا طبقه بالای خانه‌شان پر از دانش‌آموز شده است؛ «ان‌نوه‌های خودم هم همین جا درس می‌خوانند. بهشان گفتم شما چه فرقی با بقیه

دارید؟ بیایید به همین کلاس‌ها و کلی خوش می‌گذرد. چند متر آن طرف‌تر، کودکی با صدای بلند، جدول ضربش را می‌خواند. بیابانی به آن سمت نگاه می‌کند و آرام می‌گوید: همه زندگی من به همین کارها بند است. خیرهای ما هم گمنام‌اند. یکی پول اجاره می‌دهد، یکی قبض آب و برق مردم را حساب می‌کند. بعضی وقت‌ها حتی برای پیرزن‌ها و پیرمردهایی که کسی را ندارند و تنها توی خانه‌ها از دنیا می‌روند، خودمان مراسم خاک سپاری گرفته‌ایم.

حسین آقاسکوت می‌کند. چند ثانیه فقط صدای بچه‌ها شنیده می‌شود. بیرون، مادرها هنوز منتظرند. بعضی‌ها روی جدول نشسته‌اند و بعضی از پشت پنجره کلاس‌ها را نگاه می‌کنند. کوچه شلوغ است، اما نه شبیه روزهای معمول. اینجا حالا چیزی میان رستوران، پناهگاه، مدرسه و خانه شده است؛ جایی که وسط نگرانی و بی‌ثباتی، چند نفر تصمیم گرفته‌اند نگذارند چراغ درس و مشق بچه‌ها خاموش شود.

